

آن معنویت و آن محبت و صمیمیت در کار نیست. در قدیم یک ظرف دوغی می گذاشتند یک قاشق هم در آن بود و با آن قاشق همه می خوردند؛ بعد ایشان می گوید من در آن سفره بودم. یک قاشق چوبی بود. این قاشق چوبی را رنگین و ظریف می تراشیدند. برای خوردن دوغ یک قاشق برداشتم دیدم این شعر نوشته در دسته ی او خیلی برای من جالب بود. نوشته بود:

چوب ضعیف را اگرش تربیت کنند جایی رسد که بوسه گاه خسروان شود

این را می گویند و از لب او می خوردند. بزرگان لب قاشق را بر لب خودشان می گذارند و می خوردند، این چوب بوده، ارزشی نداشته است ولی تربیت شده است، تراشیده، رنگش و ظرفیش کرده اند، حالا دیگر بوسه گاه خسروان شده است.

اگر انسان تربیت شود چه می شود؟ به لقاء خدا می رسد. در غرفه های جنۃ المآوی

مَسْكَن می گیرد که سلام خدا به او برسد
﴿وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ باب﴾

باب فرشتگان از هر دری بر آنان وارد می گردند
﴿سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾

سلام بر شما بخاطر صبر و استقامتتان! چه نیکوست سرانجام آن سراوتی نشستند

در غرفه های بهشتی، فرشتگان از جانب خدا سلام بر او می آورند

﴿سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ﴾

خب این تربیت انسانی است.

جمع بندی بحث صید:

به هر حال این آیه شریفه مربوط به شکار سگ بیان شده است، در میان حیوانات شکاری تنها سگ است که آن هم آموزش دیده است ﴿كَلَبٌ مُعَلِّمٌ﴾ به این کیفیت شکارش حلال است و طیب است و مطلب دوم مربوط به مواد غذایی اهل کتاب است.

مواد غذایی که ما از کفار، یهودی و نصرانی می‌گیریم، آیا این حلال هست یا نه؟ فرمود:
﴿الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ﴾ امروز چیزهای پاکیزه برای شما
حلال شده؛ و (همچنین) طعام اهل کتاب، برای شما حلال است؛

بازهم راجع به طیبات سخن به میان آمده است. هر چه طیب و پاکیزه هست، حلال
است از جمله مواد غذایی که از طرف اهل کتاب به شما می‌رسد ﴿الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ﴾
چون می‌دانیم که کفار چند قسمند: یک قسمشان کافر کتابی است، یعنی کافری که اهل
کتاب هستند، به کتاب‌های آسمانی اعتقاد دارند، مانند مسیحیان که به کتاب انجیل اعتقاد
دارند یا یهودیانی که به کتاب تورات اعتقاد دارند به همه‌ی این‌ها اهل کتاب می‌گوییم اینها
به کتاب آسمانی اعتقاد دارند. اینکه عمل نمی‌کنند مطلبی است. اینها معتقد به حضرت
عیسی و موسی علیهم‌السلام هستند این‌ها کافر کتابی هستند، این‌ها احکام خاصی غیر کفار حربی
و غیر کتابی دارند. اینها را فرمود که طعامشان حلال است. طعام این‌ها به شما حلال است.
طعام به حسب ظاهر باز بصورت مطلق می‌آید. یعنی هر مواد غذایی حتی گوشت که از آنها
برسد. کما اینکه برخی مفسرین اهل سنت اینگونه معتقدند. فقهای اهل سنت هم قائلند که
خوردن ذبیحه‌ی اهل کتاب حلال است. ولی در فقه شیعه اینگونه نیست. یعنی ذبیحه‌ی
آن‌ها بر ما حلال نیست. طعامی که از آن‌ها بر ما حلال است همان حبوبات و فواکه است. در
ذیل همین آیه، روایتی هم از امام صادق علیه‌السلام داریم که فرمود: ﴿عَنْ يَطْعَامِهِمْ هَاهُنَا الْحُبُوبُ
وَالْفَاكِهَةُ غَيْرَ الذَّبَائِحِ الَّتِي يَذْبَحُونَ﴾ منظور از طعام اهل کتاب حبوبات و میوه‌ها است،
نه ذبیحه‌های آنها زیرا آنها هنگام ذبح کردن نام خدا را نمی‌برند.

آنچه ذبح می‌کنند ﴿فَإِنَّهُمْ لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا﴾^۳ چون در موقع ذبح آن
اسم خدا را نمی‌برند حلال نیست. چون یکی از شرایط حلیت ذبیحه این است که نام خدا
در هنگام کشتن آن برده شود؛ لذا چون اسم خدا را نمی‌برند از این جهت حلال نیست.
پیش از این در آیه شریفه ﴿مَا أَهْلَ لِيغَيْرِ اللَّهِ﴾^۴ گفتیم که «ما اهل لیغیر الله» آن‌که به نام

۱- سوره‌ی مائدة: آیه‌ی ۵.

۲- شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۴، ص ۶۶.

۳- همان.

۴- سوره‌ی مائدة، آیه‌ی ۳.

غیر خدا ذبح شود این میتة و حرام است. (اما دیگر) وجود ندارد که این آیه همان را تحلیل کند چرا که تناقض پیش می آید در آیه قبلی فرموده است هر چه غیر خدا اسم برده شود این حرام و میتة است و چون اهل کتاب در ذبحشان اسم خدا نمی برند و روبه قبله هم نمی کنند از این جهت حرام است. شرط این است که ذابح باید مُسْلِم باشد، روبه قبله کند با شرایط اسلامی ذبح کند و غیر از این حرام است. برداشت می کنند

گاهی اوقات یک آیه ای را کُلی به حسب ظاهر می گیرند و می گویند: گفته شده طعام حلال است چون طعام اهل کتاب حلال است پس گوشت آنها نیز حلال است؛ غافل از اینکه هر آیه ای را که می خواهیم مدنظر قرار دهیم باید یک آیه دیگری هم داشته باشیم. آیات دیگر هم باید ضمیمه آن شود تا بفهمیم که آیا راجع به این آیه نظری دارد یا خیر. آیا تفسیر می کند و یا تخصیص می زند. حتی اگر در خود قرآن هم مخصوص آن نباشد در روایات داریم. ما استنباط احکام را تنها از خود قرآن تنها نمی کنیم. فقهای ما استنباط احکام را به ضمیمه ی بیان قرآن که سنت است انجام می دهند. خود قرآن می فرماید: من بیان می خواهم ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ (و ما این ذکر [= قرآن] را بر تو نازل کردیم، تا آنچه به سوی مردم نازل شده است برای آنها روشن سازی:)

قرآن که نازل شده است بیان می خواهد. خود قرآن اجمال دارد، ابهام دارد. بیانش گاه در خود قرآن است، گاه در خود قرآن بیانش نیست. در بیان رسول است آنجا که می فرماید: ﴿تُبَيِّنْهُ﴾ تو بیان کنی، در بیان ائمه اطهار علیهم السلام است و لذا ما نمی توانیم صرفاً یک آیه را مدنظر قرار دهیم. برخی تصور می کنند که وقتی یک آیه فرموده است طعام اهل کتاب پاک است، بنابراین گوشت هایش پاک است و ذبیحه اش هم پاک است، آیه این گونه نیست. باید به آیات دیگر برسیم ﴿الْقُرْآنُ يَفْسَرُ بَعْضُهُ بَعْضًا﴾^۲ بعضی از آیاتش مفسر بعضی دیگر است ﴿الْقُرْآنُ يَنْطِقُ بِغَضِهِ بِبَعْضٍ وَ يَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ﴾^۳ و گاهی هم مبین در خود قرآن نیست، در کلام رسول یا ائمه اطهار علیهم السلام است.

۱- سوره ی نحل، آیه ی ۴۴.

۲- مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۲۹، ص ۳۵۲.

۳- شریف الرضی، نهج البلاغة (للصحي صالح) ص: ۱۹۲.

پس به هر حال کسی نمی تواند یک آیه از قرآن را مدنظر بگیرد، و تصور کند سواد قرآنی هم دارد، همین یک آیه را ملاک بگیرد. در احکام اینگونه نیست. کتاب الله ملاک است اما بیان کتاب الله بیان کتاب الله گاهی در خود قرآن و گاهی در بیان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و عترت است. باید به آن ها مراجعه بشود و لذا دیدیم در آیه قبلیش «مَا أَهْلٌ لِّغَيْرِ اللَّهِ» آن که به غیر نام خدا ذبح شود میته است و طبق همان آیه این طعام تفسیر می شود. پس این طعامی که گفتیم که از اهل کتاب بر شما حلال است بجز ذبیحه آن ها است. سایر این اشیاء از قبیل حبوبات و میوه جات و این ها بر شما حلال است. اما ذبیحه آنها بر شما حلال نیست.

این نکته نیز قابل توجه است که برخی از فقها که کافر کتابی را نجس نمی دانند و یا برخی که خود اهل کتاب را نجس می دانند، هر دو گروه درباره ذبیحه، میته می دانند. یعنی هیچ فرقی نمی کند چه آن کس که اهل کتاب را پاک می داند، چه آن کس که پاک نمی داند ذبیحه ی آن ها را همه معتقدند که میته است.

درباره خود آن ها بعضی قائلند که اگر با دست تر هم با آن ها ملاقات کنیم پاک است و عیبی ندارد. اما در بعضی فتواها روی مدرک فقهی دیگری که دارند قائلند که پاک نیست و اگر با دست مرطوب با آن ها ملاقات کنیم نجس می شویم. اما به هر حال ذبیحه شان میته است و حلال نخواهد بود.

لفظ (اليوم) هم که بیان شده است، معلوم نیست آن روز، روز فتح خیبر بوده یا روز غدیر خم بوده و یا روز عرفه! اختلاف در اینجا هست. ولی از نوع آن اختلافی که قبلاً در آیه داشتیم نیست، چون این مربوط به معاشرت شما مسلمانان با اهل کتاب است. قبل نزول آیه محدود بودند، رفت و آمد نداشتند، اینکه مسلمانان با به مهمانی کفار بروند یا مهمان بکنند ممنوع بود، این جایز نبوده است.

تا زمانی که حکومت اسلامی در شبه جزیره عربستان سیطره پیدا کرد، تقریباً حکومت اسلامی شلو بقیه هم تحت الشعاع این حکومت محدودیت هایشان برطرف شد. چرا که دیگر خوف این وجود ندارد که مسلمانان تحت تأثیر قرار بگیرند. چون سیطره با مسلمانان است. منع رفت و آمد در خانه هایشان یا مهمان کردن آنها رفع شد. معاملات و

معاشرت هم به این کیفیت جایز شد. اما ذبیحه آنها میته است. تنها خود آنها ملاقات و معاشرت می‌کنید. اما آن فقیهی که به نجاست آنها فتوا داده است، باید مراعات کند که اگر با رطوبت ملاقات کرد، دستش را آب بکشد آن فقیهی که پاک می‌داند دیگر در معاشرت منعی ندارد. پس این به معاشرت مربوط است، به ذبیحه مربوط نیست.

ازدواج با اهل کتاب: آری یا خیر؟

مطلب سوم هم که اجمالاً عرض می‌کنیم این که فرمود که ازدواج با آنها، جایز است ﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ﴾ زنان پاکدامن از مسلمانان، و زنان پاکدامن از اهل کتاب، حلالند؛

اگر می‌خواهید با زن‌های پاک‌دامن مسلمان ازدواج کنید یا با زن‌های پاک‌دامن کافر، مسیحی و یهودی که محصناتند؛ یعنی پاک‌دامنند.

حالا منافاتی ندارد کسی مسیحی باشد، عقیف و پاک‌دامن هم باشد. ازدواج با زنان پاک‌دامن مسلمان و زنان پاک‌دامن کتابی، کافر کتابی جایز است.

﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ﴾

زنان پاک‌دامن از مسلمانان، و زنان پاک‌دامن از اهل کتاب، حلالند؛ هنگامی که مهر

آنها را بپردازید

منتها اینجا هم اختلاف است میان آقایان فقها که آیا مرد مسلمان می‌تواند با یک کافر کتابی ازدواج کند دائم یا موقت. اینجا محل اختلاف است و لذا فقها نظر می‌دهند که مطلقاً جایز است. هم ازدواج دائم و هم ازدواج موقت با آنها جایز است. ولی اکثر فقها قائلند بر اینکه موقت جایز است. یعنی یک مرد مسلمان، اگر بخواهد با یک زن مسیحی یا یک زن یهودی بخواهد ازدواج کند، بصورت موقت جایز است و نه ازدواج دائم. فقها در این آیه شریفه هم با قرائن خود به صورت آیه و روایات استفاده می‌کنند برای اینکه ازدواج موقت منظور است ﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا

الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ. وقتی که مهرشان را بدهید. دادن مهر لازم است حالا ازدواج دائم باشد یا موقت فرقی نمی‌کند. اما شرط این است که «مُحْصِنِينَ» «غَيْرُ مُسَافِحِينَ» باشند یعنی از طریق عفت شما وارد بشوید و نه زنا. «غَيْرُ مُسَافِحِينَ» یعنی سفاح در کار نباشد. «وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ» «خَدَنَ» هم نگیرید. اخدان؛ جمع خدن است. خدن در لغت به معنای رفیق پنهانی است، بطور مثال مردی با زنی یا زنی با مردی در خفا دوست بشود. به این خدن گفته می‌شود. آیه‌ی اشاره به این دارد که اگر گفتیم با آن‌ها ازدواج کنید ازدواج باید از طریق مشروع باشد، چه موقت باشد. چه دائم، ازدواج مشروع باشد، از طریق زنا نباشد. «غَيْرُ مُسَافِحِينَ» سفاح؛ یعنی زنا، که ممنوع است و «مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ» دوست پنهانی گرفتن. خیال نکنید که چون پنهان است جایز است. در زمان جاهلیت این گونه بوده است قبل از اسلام، مردی با زن نامحرم اجنبی مثلاً دوست پنهانی می‌شد، گاهی زنا آشکار بود می‌دانستند. گاهی پنهانی بود این «مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ» اشاره به آن است که آیه‌ی شریفه آن را نهی می‌کند، شما حق ندارید این کار را بکنید. دنیای امروز ما بدتر از این است و برایشان مایه‌ی افتخار هم هست. اگر در زمان جاهلیتی که بوده است می‌گویند همه جاهل و نیمه وحشی بودند یا وحشی بودند، حالا دنیای متمدن و دنیای فرهنگی امروز چگونه است؟ یعنی «مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ» نیستند؟ دوست پنهانی نمی‌گیرند؟ مردی با زنی، زنی با مردی چه بسا مایه‌ی افتخار هم حساب بشود. در برخی مناطق حتی اگر دختری مثلاً پسری بعنوان رفیق پنهانی نداشته باشد اصلاً بی‌عرضه و بی‌هنر است. اگر با پسری یا دختری در خفا دوست نباشد، رفیق نباشد به درد نمی‌خورد. این به این کیفیت، افتخار حساب می‌شود!

در زمان جاهلیت، افتخاری نبوده است، پنهانی می‌گرفتند که کسی نفهمد و این هم خودش قرینه بر این بوده است که اینجا آیه‌ی مربوط به متعه است؛ یعنی موقت است. این را می‌خواستند قرینه برای ما بگیرند؛ برای اینکه زن دائم داشتند. کسی شک نمی‌کند که این زن دارد یا دوست پنهانی اش است. اما اگر صیغه بگیرد یا به قول ما عقد موقت داشته باشد غالباً پنهانی است.

چون کسی که زن دائم دارد از ترس او علناً زن دیگری را نمی‌گیرد پنهانی یک زنی را متعه می‌کند، چون شبهه بوده است و لذا روی این تکیه شده است و حالا شما که می‌خواهید عقد موقت داشته باشید، مراقب باشید، خیلی اشتباه نشود، نگفتیم زنا باشد و نگفتیم رفیق پنهانی بگیرد، عقد مشروع اسلامی باشد با شرایطش عقد دائم یا عقد موقت مشروع. خلاصه خدن نداشته باشید «مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ» نباشید رفیق پنهانی نگیرید. در زمان جاهلیت به آن کیفیت بوده است. در دنیای فعلی بدتر از آن هم قانونی شده است و آدم خوف این را دارد که در داخل کشور خودمان هم امر (ازدواج موقت) اسلامی نشود. آن زمان جاهلیت بوده است. حال در دنیای تمدن هم بدین گونه است. خوف این را داشته باشیم که نکند خواهر و برادر انقلابی تصور کنند چون دیگر انقلابی شده، خواهر شدند، برادر شدند، نکند این گونه باشد که حالا مرد و زنی با این عنوان که خواهر و برادر انقلابی اند، به هم نزدیک بشوند و گاهی شنیده می‌شود ما عقد محرمیت خواندیم، سؤال هم که می‌کنیم فلان دختر با فلان پسر می‌گویند ما عقد محرمیت خواندیم یعنی باهم باشیم دیگر پرهیز نمی‌کنیم اما زن و شوهر نیستیم، عقد محرمیت خوانده ایم.

سؤال می‌کنند، یعنی چه؟ این چه حرفی است؟ آیا در جو شیعه و مسلمان‌ها این حرف (عقد محرمیت) معنا دارد؟ یعنی چه عقد محرمیت خواندیم؟ یک پسر جوانی با دختر جوانی هستند. — با هم باشند.

چند سال پیش بود، یک دختر خانمی زنگ زد و گفت که ما یکجا درس اخلاق می‌خوانیم؛ مجلسی داریم، پسرها، دخترها هم هستند، درس اخلاق می‌خوانیم؛ بعد مجلس من با پسری در خانه‌ی خودمان یا خانه او همان مباحث را باهم مباحثه می‌کنیم. پدر و مادر من خبر ندارند این جایز است؟ از جنبه شرعی می‌پرسید. گفتیم: یعنی شما دختر جوان با یک پسر جوان در خلوت چه می‌کنید؟ گفت: هیچی ما خودسازی می‌کنیم. آنجا چون درس اخلاق و خودسازی خواندیم باهم مباحثه می‌کنیم. خوف آن می‌رود که این اسلامی بشود و تصور کنند چون باهم دیگر نزدیکند، خواهر و برادرند و این کلمه‌ی خواهر و برادر شبهه انگیز شده است. این کلمه خواهر و برادر را، اگر همان آقایان و خانم‌ها یا بانوان و آقایان

می گفتند بهتر نبود؟ خواهران و برادران که گفته می شود شبهه انگیز می شود. بعضی از اذهان قدری مریض هستند یا مریض القلوبند. به فرموده ی قرآن «فَيُطَمَعُ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ»^۱ بعضی از دل ها بیمار است، بیماری شهوت درون آنهاست، دنبال بهانه می گردند تا یک کلاه شرعی درست کنند، سرش بگذارند و بعد هم طبق هوای نفسانی خودشان عمل کنند.

اخلاص در عمل

آخر آیه هم تهدید می کند: «وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ»^۲ مراقب باشید دستور دین را با دقت رعایت کنید، بعضی مطالب را دست آویز قرار ندهید، اگر بنا بشود در پوشش دین و اسلام، راه کفر بپیمایید و از راه ایمان خارج بشوید، اعمالتان حبط است. تمام اعمال خوبی که انجام داده اید بی ارزش خواهد شد! «مَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»^۳ در عالم آخرت زیانکار خواهید بود.

اعمال و حسنات خودتان حبط و بی ارزش می شود و در عالم آخرت هم جزو زیانکاران هستید و تهی دست خواهید بود. حساب تقوا، اخلاص است اینکه کلاه گذاری شرعی در هیچ شأنی از زندگی ما نباشد. از ما اخلاص می خردند عمل زیادی و پول زیادی دادم و

چه کار کردم، امام کاظم علیه السلام که این روزها منسوب به آن حضرت است؛ برای آن حضرت خروارها پول آوردند اما ایشان قبول نکرده است، فقط یک زن، یک زن پیرزنی با اخلاص یک درهم با یک کلاف نخ داده است، او را قبول کرده اند.

شیعه ها در نیشابور سی هزار دینار پنجاه هزار درهم سهم امام جمع کردند، خیلی پول بود؛ مقدار فراوانی هم لباس و پارچه و این ها فراهم شد، به فرد معتمدی دادند که به مدینه خدمت امام کاظم علیه السلام بیاورد. در آن روز با آن راه های دور و نبود وسایل مسافرت، حمل بار هم سنگین بود. این را حرکت دادند و جمعیتی آوردند به مدینه، بعد هم چون زمان تقیه بود، می خواستند به هرکسی تحویل ندهند امام را بشناسند و تحویل بدهند، هرکسی مدعی شد که من امام هستم به او ندهند. برای اینکه تحقیق کنند مسائلی

۱- سوره ی احزاب، آیه ی ۳۲.

۲- سوره ی مائده، آیه ی ۵.

۳- قطب الدین راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۸۲۳-۱۳۳.

را می نوشتند، می بستند بعد هم مهر می زدند، می گفتند بله و مهر باز نکرده جواب داده بشود؛ اگر سر نامه را باز نکرده جواب دادند، آن امام است و پول ها را به او تحویل بده، اگر نه بدون اینکه باز کند جواب نداده است، تحویل نده و لذا این افراد حامل به مدینه آمدند. جمعیتی بود. مسائل را خدمت امام آوردند. مقدّماتی داشت، قدری بی راهه و اشتباه رفتند تا اینکه خادم امام آن ها را راهنمایی کرد. خدمت امام علیه السلام رسیدند، امام فرمود: من جوابش را داده ام؛ یعنی هنوز نداده اند به امام، ایشان فرمود جواب مسائل شما نوشته شده است. اینها دیدند هنوز تمام مسائل باز نکرده، نداده اند به امام، تمام مسائل نوشته شده است. فهمیدند همین امام است. مال ها را خدمت امام علیه السلام آوردند، امام نگاه کرد به این ها و فرمود: همه ی این را بردار، تمام این سی هزار دینار و پنجاه هزار درهم و تمام این ها را به صاحبانشان برگردان! من قبول نمی کنم، مال آن شطیطة را بیاور!

شطیطة اسم آن پیرزن بود که موقعی که اینها می خواستند بیاورند فقط یک درهم آورده بود، یک درهم خممش بوده است. حالا برخی آقایان می پرسند که ما خیلی درآمد نداریم، ما خمس نداریم، خیال می کنند باید درآمد زیاد باشد تا خمس داشته باشد. سال خمسی که رسید یک تومان هم برای آدم مانده باشد، دو زارش خمس است، یک، یک تومانی! نه اینکه حالا هرکسی باید زیاد داشته باشد تا خمس بدهد. کسی که سال خمسی اش رسیده است یک کیلو برنج از مواد غذایی اضافه مانده است، در سال خمسی، همان یک کیلو برنج خمس دارد، باید حساب کند هر چه قدر بشود خمس بدهد. یک تومان فقط مانده است، دو زارش خمس است.

این زن هم حساب کرد یک درهم خممش بوده است، با یک کلاف نخ آورده است. هنگامی هم که تحویل می داد گفت «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ» یعنی برای من شرمندگی است که من یک درهم برای خدا آوردم.

چنین چیزی هست. امام فرمود: در بار شما آن کلاف نخ را بیاور، با آن درهم تازه متوجه شدند که آن پیرزن داده بود متوی بارشان هست آوردند و تحویل امام دادند و امام همان

یک درهم را با یک کلاف نخ قبول کرد.

بعد فرمودند: من هم هدیه‌ای دارم برای شیطیطة، این چقدر ارزش دارد که انسان محب و مخلص باشد. او یک درهم با یک کلاف نخ سهم امام داده است، در مقابل امام برای او هدیه می‌دهد، فرمودند: من هدیه‌ای دارم، پول‌ها را به صاحبانشان برگردان، یک کیسه با چهل درهم داخل آن برای آن شیطیطة دادند. سپس فرمودند: این کیسه را به او بده و یک پارچه گفنی از قطعات خودشان را که برای کفن نگه داشته بودند دادند و فرمودند: این را به شیطیطة بده. هدیه من است و به او بگو که وقتی تو به آنجا رسیدی به آنجا نوزده روز بیشتر از عمرش باقی نیست. از این چهل درهم، شانزده درهم برای خودش خرج کند بقیه را هم برای بعد از وفاتش بگذارد تا برایش خرج کنند. این هم کفن او باشد من خودم هم برای نماز او و تجهیز او خواهم آمد این عظمت اخلاص است.

که تقیه لازم بود

بعد فرمودند اما من آن روز که آمدم، مرادیدی کتمان کن، به کسی اظهار نکن، چون در شرایطی بودند که لازم بود تقیه بشود. او امام در مدینه است و شیطیطة در نیشابور است. فرمود من خود حاضر می‌شوم و لذا این مرد آمد و به شیطیطة بشارت داد و آن زن هم خیلی خوشحال شد. نوزده روز بیشتر نگذشت که این از دنیا رفت، این مرد می‌گوید من امام را دیدم سوار بر مرکبی رسیدند، جنازه‌اش را تجهیز کردند، نماز بر او خواندند و دفن شد. این اخلاص است «وَاتَّقُوا اللَّهَ» تقوا داشته باشید. آن که از شما می‌خواهند اخلاص در عمل است. زیادی عمل لازم نیست؛ زیاد نماز خواندن، زیاد روزه گرفتن، زیاد مال دادن نیست. اگر یک درهم در راه خدا با اخلاص داده بشود می‌پذیرند، اما هزارها را نمی‌پذیرند. این روزها، روز شهادت امام کاظم علیه السلام است، ایشان خود به نیشابور آمدند و جنازه‌ی آن زن را با احترام تجهیز و دفن کردند. اما جنازه خودشان را هنگامی که از زندان بیرون آوردند چهار غلام جنازه را در حالیکه نمی‌دانم آیا غل و زنجیر هم هنوز در دست و گردن امام کاظم علیه السلام بود یا نبود آوردند.

صلی الله علیک یا مولانا یا ابا ابراهیم